



مدرسان شریف

فصل اول

«اصول فقه چیست؟»

تمهید

مَا هُوَ أُصُولُ الْفِقْهِ

(أ) تَعْرِيفُهُ

☆ أُصُولُ الْفِقْهِ هُوَ الْقَوَاعِدُ الْمَمَهَّدَةُ لِاسْتِنْبَاطِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ الْفَرْعِيَّةِ مِنْ أَدْلَتِهَا.

فَالْقَوَاعِدُ جِنْسٌ عَامٌ يَشْمَلُ كُلَّ قَاعِدَةٍ فَمَعْنَى أُصُولِ الْفِقْهِ أَيُّ قَوَاعِدُهُ.

وَمَمَهَّدَةٌ لِاسْتِنْبَاطِ الْأَحْكَامِ تَخَصُّصٌ بِقَوَاعِدِ هَذَا الْعِلْمِ وَتَخْرُجُ قَوَاعِدُ عِلْمِ الْعَرَبِيَّةِ وَالْمَنْطِقِ مَثَلًا فَإِنَّهَا وَإِنْ كَانَتْ تُفِيدُ فِي الْإِسْتِنْبَاطِ وَكَيْنَ لَمْ تُمَهَّدْ لَهُ.

وَالشَّرْعِيَّةُ تَخْرُجُ الْأَحْكَامَ الْعَقْلِيَّةَ وَالِدَسْتُورِيَّةَ وَغَيْرَهُمَا مِمَّا لَمْ تَكُنْ شَرْعِيَّةً. وَالْفَرْعِيَّةُ تَخْرُجُ أَحْكَامَ أُصُولِ الدِّينِ الَّتِي تُعْرَفُ بِالْعَقْلِ.

ترجمه: مقدمه

اصول فقه چیست؟

📖 نکته: ۱: تعریف اصول فقه: «آن قواعد آماده شده برای استنباط احکام شرعی فرعی از دلیل هایشان است.»

قواعد، جنس عامی است که شامل هر قاعده‌ای است. پس معنی اصول فقه، قواعد فقه است و عبارت (آماده شده برای استنباط احکام): تعریف را به قواعد این علم (اصول)، منحصر می‌کند و مثلاً قواعد علم عربی و منطق را از تعریف خارج می‌کند؛ پس بنابراین اگرچه قواعد عربی در استنباط مفید است اما صرفاً برای استنباط احکام آماده نشده است.

و عبارت (شرعیه): احکام عقلی و قانونی و غیر از این دو را که شرعی نیستند از تعریف خارج می‌کند؛ و عبارت فرعیه: احکام اصول دین را که با عقل شناخته می‌شوند، از تعریف خارج می‌کند.

شرح: قاعده یعنی مانند مثلاً فرمول، وقتی می‌گوییم که فرمول مشتق توان به این صورت است: $(ba^n)' = bna^{n-1}$ و به جای b و n بی‌شمار عدد مختلف جای دارد حال وقتی ما قاعده‌ای کلی داریم، می‌توان حکم موضوعات و مصادیق مختلف مربوط به آن قاعده را براساس آن قاعده، به دست آورد. مثلاً یک قاعده‌ی کلی در اصول داریم که به اصل طهارت معروف است، یعنی اصل بر این است که همه چیز پاک است، مگر این که مشخصاً معلوم شود چیز خاصی نجس است. حال من شک دارم که این چادری که در نمازخانه‌ی دانشگاهمان است، پاک است یا نه. این می‌شود یک موضوع و مصداق برای آن قاعده‌ی کلی. پس با توجه به آن قاعده‌ی کلی، می‌گوییم که بله، چادر، پاک است، زیرا نمی‌دانی که نجس است یا نه. «کل شی طاهر حتی تعلم انه نجس»، «هر چیزی پاک است، تا وقتی که بدانی آن چیز نجس است». پس در این جا به جای کل، اشیای مختلف قرار می‌گیرد، یعنی لباسی که کرایه کرده‌ای پاک است مگر آن که بفهمی که نجس است. به همین ترتیب. جنس یک اصطلاح منطقی است، یعنی تمام حقیقت مشترک، میان جزئیاتی که از لحاظ حقیقت، متکثر هستند؛ و در جواب «ما هو؟» (یعنی این چیست؟) می‌آید. مثلاً شیر و اسب از جنس حیوان هستند یا یاس و نرگس از جنس گل هستند. چرا که شیر و اسب در حقیقت حیوانیت و در تعریفی که از حیوان ارائه می‌دهیم، مشترک هستند.

اما این که علامه حیدری (ره) می‌فرماید: قواعد فقه عبارت از فرعی است، در عمل چیز درستی نیست، زیرا همه‌ی دانشجویان و طلاب، توجه دارند که اصول فقه و قواعد فقه دو درس جدا از هم با موضوعات و مباحث مختلف می‌باشند، اما علامه (ره) در این جا، اصول فقه و قواعد فقه را یک چیز در نظر گرفته‌اند.



اما قواعد علم اصول، قواعدی هستند که برای دریافتن حکم موضوعات شرعی، کاربرد دارند. ما در هر علمی قواعد مخصوص به آن علم را داریم. مثلاً قواعد نحوی و قواعد صرفی را در علم عربی داریم. مثلاً یک قاعده‌ی کلی در قواعد نحوی در عربی، این است که فاعل، همیشه مرفوع است، حالا، هر چیزی که فاعل جمله باشد، باید مرفوع شود و فرقی نمی‌کند که چه چیزی یا چه کسی باشد. همین‌طور در علم منطق نیز، قواعد زیادی وجود دارد، اگرچه ما برای فهمیدن مراد یک آیه یا روایت، نیاز داریم که مثلاً قواعد علم عربی یا علم منطق را بلد باشیم، اما پیش از ظهور اسلام، قواعد علم عربی، وجود داشته است. پس اگر چه ما از قواعد علم عربی برای استنباط احکام شرعی استفاده می‌نماییم، اما چون از ابتدا برای این منظور، یعنی استنباط احکام شرعی، به وجود نیامده‌اند، جزء قواعد علم اصول در نظر گرفته نمی‌شوند و در علم اصول به آن‌ها پرداخته نمی‌شود. مثلاً در علم فیزیک، شیمی و زیست، در مباحث محاسباتی‌شان نیاز به دانستن بسیاری از مسائل ریاضی داریم، اما هیچ‌گاه در علم فیزیک به نحوه‌ی مشتق‌گیری پرداخته نمی‌شود، صرفاً از مباحث ریاضی در این علوم استفاده می‌شود.

گاهی احکام، احکام شرعی نیست، مثلاً احکام عقلی است، یعنی عقل، به چیزی حکم کند؛ مثلاً عقل به طور کلی به این حکم می‌نماید که «ظلم، بد است»، حال هر مصداق خارجی که از موضوعات ظلم باشد، تحت این قاعده‌ی کلی عقلی، مورد نکوهش است و از احکام عقلی می‌شود. یا مثلاً، احکام، ممکن است، احکام قانونی باشند، یعنی قانون‌گذاران جوامع و مراکز مختلف با توجه به شرایط و ویژگی‌های مختلف، قوانین را تصویب می‌نمایند و سپس موضوعات و مصادیق مختلف جامعه، باید براساس آن قوانین پیش رود. حال، قواعد فقه، برای استنباط احکام شرعی آماده شده‌اند، نه مثلاً برای استنباط احکام قانونی، اگرچه ممکن است، قاعده‌ای اصولی به طور اتفاقی یا آگاهانه در قانون‌گذاری‌ها، مخصوصاً در کشورهای اسلامی، به کار رود، اما وقتی که دانشمندان علم اصول، علم اصول را تدوین می‌نمودند، اصلاً توجهی به این نداشتند که آیا ممکن است در قانون‌گذاری‌ها یا سایر علوم نیز از این قواعد علم اصول استفاده شود یا نه، بلکه اولاً و صرفاً، هدفشان از تدوین مباحث اصولی، استنباط و به دست آوردن احکام شریعت اسلام بود، اگرچه حتی مثلاً در علم پزشکی هم، می‌توان قواعد اصول را به کار برد. کلاً مسائل شرعی، به دو دسته‌ی کلی اصول دین و فروع دین تقسیم می‌شوند. در اصول دین، سخن از عقاید است، مسائل اصلی و اساسی و کلی دین اسلام که مسلمان بودن، مستلزم پذیرش آن‌ها و لاقبل اقرار زبانی به باور آن‌ها می‌باشد. اصول دین عبارتند از: توحید یعنی قائل به وحدت صمدی خداوند بودن و نبوت یعنی قائل به پیامبری و رسالت حضرت محمد (ص) بودن و معاد یعنی قائل به روز قیامت و حسابرسی اعمال و پاداش و مجازات بودن، که البته شیعیان عدل و امامت را نیز جزء اصول دین می‌شمارند که در حقیقت، عدل در توحید و امامت در نبوت جای دارد، که جای بحث از این مسائل، در این جا، به هیچ عنوان نمی‌باشد، این‌ها اگرچه از مسائل دین بلکه اصل و اساس و مبنای دین می‌باشند، اما باید از راه عقل و تحقیق و استدلال منطقی، اثبات شوند. زیرا اگر با قواعد شرعی اثبات شوند، دور لازم می‌آید یعنی می‌گوییم دین اسلام را قبول دارم چون در قرآن و روایات آمده که دین اسلام، حق می‌باشد، این نمی‌شود، زیرا باید از خارج، دین اسلام را اثبات نمود. اما اصول فقه، برای استنباط احکام فروع دین که ده مورد می‌باشند مانند نماز و روزه و حج آماده شده‌اند، مثلاً یک قاعده‌ی اصولی می‌گوید که وقتی به حالت قبلی چیزی یقین داری و نمی‌دانی که حالت جدیدی برای آن چیز، اتفاق افتاده است یا نه، اصل بر این است که آن چیز، بر همان حالت قبلی‌اش باقی مانده است و بر طبق همان حالت باید به تکلیف عمل نمایی، که به «استصحاب»، معروف می‌باشد، مثلاً، من یقین دارم که وضو گرفته‌ام حالا، شک دارم، که آیا در سرویس در راه دانشگاه، خوابم برده است یا نه، باید بنا را بر این بگذارم که وضو دارم.

البته، حکم شرعی در یک تقسیم‌بندی کلی دیگر، دو نوع است، حکم تکلیفی و حکم وضعی، حکم تکلیفی، یعنی تکلیف هر شخصی را مشخص می‌کند، مثلاً «بر هر انسان بالغ، عاقل، آزاد و مستطیع، واجب است که در طول عمر خود، حداقل، یک بار، عمل حج (تمتع) را انجام دهد». اما حکم وضعی، مربوط به موضوعات و اشیاء است، مثلاً «خون نجس است».

کج مثال ۱: در عبارت آماده شده برای احکام شرعیه منظور از شرعیه چیست؟

- ۱) احکامی که هم عقلی و هم شرعی می‌باشند، چون عقل یکی از منابع استنباط احکام است.
- ۲) احکامی که هم عقلی و هم شرعی و هم قانونی باشند، چون باید به قوانین هر سرزمین و عرف عقلاً، احترام گذاشت.
- ۳) احکامی که هم عقلی و هم شرعی و هم قانونی و هم اصول دین می‌باشند، چون اعتقاد به اصول دین زیر بنای عمل به احکام است.
- ۴) فقط احکام شرعی، مد نظر می‌باشد و احکام عقلی و قانونی از این تعریف خارجند.

پاسخ: گزینه «۴» طبق نظر علامه حیدری اصول فقه، آماده شده، صرفاً برای استنباط احکام شرعی نه اینکه قواعدی باشد که به کمک آن‌ها به استنباط احکام عقلی یا احکام قانونی پردازیم. اگرچه ممکن است از قواعد اصول فقه برای استنباط احکام قانونی یا فهم مواد قانونی استفاده کنیم، اما برای این منظور آماده نشده‌اند.

(ب) مَوْضُوعٌ كُلُّ عِلْمٍ

☆ مَوْضُوعٌ كُلُّ عِلْمٍ هُوَ مَا يَبْحَثُ فِي الْعِلْمِ عَنْ أَحْوَالِهِ وَ عَمَّا يَتَعَلَّقُ بِهِ مِمَّا لَهُ دَخَلٌ فِي غَايَةِ ذَلِكَ الْعِلْمِ كَمَا مَا يَبْحَثُ فِي الْعِلْمِ عَنْ حُصُوصِ عَوَارِضِ الدَّائِيَةِ كَلِّهَا أَيْ الَّتِي تُعْرَضُ أَوَّلًا وَ بِالذَّاتِ بِلَا وَاسِطَةٍ فِي الْعَرُوضِ حَتَّى مَا كَا دَخَلَ لَهَا مِنْهَا فِي الْغَرَضِ كَمَا عَلَيْهِ ظَاهِرٌ كَثِيرٌ مِنْ قَدَمَاءِ الْمُتَنَطِّقِينَ أَوْ عَنْ عَوَارِضِ الْمَوْضُوعِ الدَّائِيَةِ وَ عَوَارِضِ أَنْوَاعِهِ أَيْضًا وَ عَوَارِضِ الْمَوْضُوعِ الدَّائِيَةِ. كَمَا نُقِلَ ذَلِكَ عَنِ الشَّيْخِ الرَّئِيسِ وَ

كثيرين دون غير الذاتية حتى ما له دخل منها في عرض المدون لذلك العلم والواضح لاسمه لان العوارض الذاتية لموضوع علم او لتوسع الموضوع إذا لم يكن لها دخل في غاية ذلك العلم لا يبحث في العلم عنها فمثلاً (الكتاب المجيد) وهو أحد مصاديق موضوع علم أصول الفقه كثير من عوارضه الذاتية لا يبحث في علم أصول الفقه عنها كثير من مسائل التجويد والقراءة والقرآن وإعجازه وكشفه عن المعانيات وبلاغته وفصاحته وبل يبحث عنها في علوم أخرى ولا يبحث في أصول الفقه إلا عن حجته ظواهر آياته لاستنباط بعض ما يمكن استنباطه منها من الأحكام الشرعية.

ترجمه: ب - موضوع هر علمی

📖 نکته ۲: موضوع هر علم: آن چیزی که در آن علم از احوال آن چیز و چیزهایی که متعلق به آن است در صورتی که در هدف علم مدخلیت داشته باشد بحث می‌شود. در صورتی که در هدف آن علم، وارد باشد. نه آن چیزی که در آن علم منحصرأ از تمامی عوارض ذاتیه‌اش بحث گردد و عوارض ذاتیه آن عوارضی است که اولاً و بالذات و بدون واسطه در عروض بر چیزی عارض گردند، ولو عوارضی که دخلی در غرض یک علم ندارند. کما اینکه ظاهر گفته‌ی بسیاری از علمای قدیمی منطقی می‌باشد و مقصود ما از موضوع یک علم چیزی نیست که از همه‌ی عوارض ذاتی موضوع و عوارض ذاتی نوع موضوع و نیز عوارض ذاتی موضوع، بحث شود. همان‌طور که این قول از شیخ‌الرئیس (ره) و بسیاری دیگر نقل شده است. و مقصود ما این نیست که از عوارض غیرذاتی حتی اگر دخالتی در غرض مدون علم و واضح آن دارند، بحث نمی‌شود، دلیل ادعا ما اینست که از عوارض ذاتیه موضوع یک علم یا از عوارض ذاتیه نوع موضوع، اگر دخلی در غایت آن علم نداشته باشد، در آن علم بحث نمی‌شود. مثلاً «کتاب قرآن» یکی از مصادیق موضوع علم اصول فقه است، از بسیاری از عوارض ذاتی آن، در علم اصول فقه، بحث نمی‌شود. مانند بسیاری از مسائل تجوید و قرائت و قاریان و اعجاز آن و کشف قرآن از امور غیبی و بلاغت و فصاحت قرآن و غیره (که همگی از عوارض ذاتی قرآن هستند که در علم اصول بحث نمی‌شوند، اگر چه قرآن، از موضوعات علم اصول است). بلکه از آن‌ها در علوم دیگر، بحث می‌شود و در اصول فقه، فقط از حجیت ظواهر آیات قرآن برای دریافتن برخی از احکام شرعیه که، استنباطشان با قرآن، امکان دارد، بحث می‌شود.

شرح: عوارض ذاتی، یعنی اولاً و بالذات از همان لحظه‌ای که چیزی موجود می‌شود، همراه با آن چیز است، هنگام پدید آمدن چیزی جزء ماهیت آن چیز بوده است مثلاً رنگ سفید برای پوست ظاهری تخم‌مرغ یک عرض ذاتی است، زیرا پوست بیرونی تخم‌مرغ از ابتدا با همین رنگ سفیدی پدید آمده است اما اگر تخم‌مرغ را به رنگ پوست پیازی در آوریم، این رنگ جدید، می‌شود عرض غیرذاتی یا عارضی برای تخم‌مرغ. علامه حیدری (ره) می‌فرمایند که اگر عوارض ذاتی موضوعی از موضوعات هر علمی، ارتباطی با غایت و هدف آن علم، نداشته باشد، در آن علم، از آن‌ها بحث نمی‌شود. اما اگر عوارض غیرذاتی یا عارضی که چه با واسطه و چه بی‌واسطه بر موضوعی عارض می‌شوند در غایت و هدف آن علم وارد باشند و با آن ارتباط داشته باشند، از آن‌ها بحث می‌شود. یعنی این که موضوع علمی چیست؟ یا هر علمی درباره‌ی چیست؟ به چه چیزهایی بستگی دارد؟ اگر در هدف و غایت آن علم وارد باشند و ارتباط داشته باشند، نه این که لزوماً جزء عوارض ذاتی موضوع باشند و یا این که جزء عوارض بدون واسطه باشند، اما در علم اصول مورد بحثند که از ظاهر گفته و از نظرات علمای قدیم منطقی، این بر می‌آید که ایشان برای این که موضوع علمی را بیان نمایند به عوارض ذاتی و عوارض بی‌واسطه‌ی آن چیز توجه می‌کردند و حتی اگر در هدف آن علم دخالت نداشتند، آن‌ها را جزء موضوعات آن علم بیان می‌نمودند، اما، به نظر علامه (ره) این صحیح نمی‌باشد و از طرف دیگر اگر عوارض غیرذاتی چیزی در غایت و هدف علمی، دخالتی داشته باشند، به نظر علامه (ره) جزء موضوعات آن علم می‌باشد، اما از ظاهر قول ابن‌سینا (ره) و بسیاری از علمای دیگر بر می‌آید که از عوارض غیرذاتی یا عوارض موضوع هر علم، حتی اگر با هدف علم مرتبط بوده و در آن داخل باشند، بحث نمی‌شود که علامه (ره) این را نمی‌پذیرند.

★ قَتَبِينَ مِنْ هَذَا أَنَّ الْعَوَارِضَ الدَّائِمَةَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا دَخْلٌ فِي غَايَةِ ذَلِكَ الْعِلْمِ لَا يَبْحَثُ فِي ذَلِكَ الْعِلْمِ عَنْهَا وَالْعَوَارِضُ غَيْرَ الدَّائِمَةِ أَيُّ الَّتِي تُعْرَضُ عَلَى الْمَوْضُوعِ بِوَاسِطَةٍ أَوْ وَسَائِطٍ إِذَا كَانَ لَهَا دَخْلٌ فِي غَايَةِ ذَلِكَ الْعِلْمِ يَبْحَثُ فِي الْعِلْمِ عَنْهَا وَ ذَلِكَ كَثِيرٌ مِنْ مَسَائِلِ عِلْمِ أَصُولِ الْفِقْهِ وَ لَا سِيَّمَا بَعْدَ اتِّسَاعِ نِطَاقِهِ الَّذِي لَا يَكَادُ يَكْفِي عُمُرَ الْإِنْسَانِ الْإِعْتِيَادِي لِتَحْقِيقِهِ وَ تَنْقِيحِهِ فَإِنَّهَا كَيْسَتْ مِنَ الْعَوَارِضِ الدَّائِمَةِ لِمَوْضُوعِ هَذَا الْعِلْمِ وَ لَكِنْ يَبْحَثُ فِي الْعِلْمِ عَنْهَا لِأَنَّهَا قَدْ تَفِيدُ فِي غَايَةِ الْعِلْمِ وَ هُوَ اسْتِنْبَاطُ الْأَحْكَامِ كَمَا عَلَيْهِ سَبِيلُهُ مُصَنِّفِي هَذَا الْعِلْمِ الْيَوْمَ وَ يُسَمُّونَ مَجْمُوعَ مَا يَدُونُونَهُ فِيهِ مِنَ الْمَسَائِلِ بِاسْمِهِ.

ترجمه: از آن چه گفتیم روشن می‌شود که در هر علمی از عوارض ذاتیه‌اش اگر دخل و ارتباطی با غایت و هدف آن علم نداشته باشند، بحث نمی‌شود. و از عوارض غیر ذاتیه، یعنی عوارضی که با یک یا چند واسطه به موضوع علم عارض می‌شوند، اگر دخل و ارتباطی با هدف و غایت آن علم داشته باشند، در آن علم، بحث می‌شود مانند بسیاری از مسائل اصول فقه به این صورت است، خصوصاً بعد از گسترش و پیشرفت علم اصول فقه که عمر انسان عادی برای تحقیق و مطالعه و تتبع همه‌ی مسائل آن کافی نیست. پس، قطعاً آنها از عوارض ذاتی برای موضوع علم اصول نیستند، اما چون در هدف و نتیجه‌ی علم اصول یعنی استنباط احکام، مفید می‌باشد، در علم اصول از آن بحث می‌شود. امروزه روش نگارندگان علم اصول، نیز، همین می‌باشد و مجموعه‌ی آنچه از مسائل در علم اصول تدوین می‌نمایند به نام اصول فقه نام‌گذاری می‌نمایند.



شرح: نتیجه‌ی نظر علامه (ره) این می‌باشد که در موضوع و مسائل هر علمی، مهم، چیزهایی است که با هدف و غایت آن علم ارتباط دارند. مسائل علم اصول، به این صورت هستند که همگی در غایت علم اصول که همان استنباط احکام می‌باشند، مفید هستند و این مسائل با پیشرفت علم اصول تاکنون، بسیار گسترده شده‌اند که عمر انسان عادی برای پرداختن به همه‌ی آن‌ها کافی نمی‌باشد، مثلاً یکی از علمای بزرگوار مبحث «مقدمه واجب» را که از مسائل جزئی علم اصول است طی شانزده سال در جلسات درسی مداوم بررسی کردند. اگر به روش ایشان می‌خواستیم، علم اصول را بررسی نماییم، حداقل ششصد سال زمان لازم بود. پس در نهایت همه‌ی آن‌چه که با هدف علم اصول یعنی استنباط احکام مرتبطند جزء موضوعات و مسائل علم اصول می‌باشند و همگی این‌ها را با نام علم اصول فقه می‌شناسیم.

★ **فَأْتَبَقَ مِمَّا ذَكَرْنَا أَنَّ الْأَسَاسَ وَالْمَحْوَرَّ لِتَدْوِينِ الْعُلُومِ إِنَّمَا هُوَ مَوْضُوعَاتُهَا وَعَلَيْهَا تَدْوِرُ رَحَى مَسَائِلِهَا بَلْ وَغَايَتِهَا فَلَا يُمْكِنُ جَعْلُ الْمَوْضُوعِ لِكُلِّ عِلْمٍ هُوَ الْكُلِّيُّ الْمُنْتَزَعُ مِنْ مَوْضُوعَاتٍ مَسَائِلُهُ بَعْدَ تَدْوِينِهَا لِلزُّومِ الدَّوْرَ لِأَنَّ مَسَائِلَ كُلِّ عِلْمٍ إِنَّمَا هِيَ بَحُوثٌ عَنْ عَوَارِضِ مَوْضُوعٍ ذَلِكَ الْعِلْمُ فَإِذَا كَمْ يُعْرَفُ الْمَوْضُوعُ اسْتِحَالَ تَكْوِينُ الْمَسَائِلِ وَتَدْوِينُهَا وَكَذَلِكَ غَايَةُ الْعِلْمِ إِنَّمَا هِيَ غَايَةُ تَدْوِينِ مَسَائِلِهِ فَإِذَا كَمْ تُشَخَّصُ الْمَسَائِلُ اسْتِحَالَ تَشْخِصُ غَايَةِ لَهَا فَتَبَيَّنَ أَنَّ الْغَايَةَ مَوْقُوفَةً عَلَى الْمَسَائِلِ وَالْمَسَائِلَ مَوْقُوفَةً عَلَى الْمَوْضُوعِ فَيَسْتَحِيلُ أَنْ لَا يَكُونَ الْمَوْضُوعُ مَعْلُومًا مُشَخَّصًا وَإِنَّمَا يُنْتَزَعُ مِنْ مَوْضُوعَاتٍ مَسَائِلُهُ بَعْدَ تَدْوِينِهَا.**

ترجمه: از آن‌چه که گفتیم، بر می‌آید که اساس و محور تدوین علوم، همان موضوعاتشان می‌باشد و مسائل علوم و اهداف آن‌ها حول محور موضوعات علوم می‌چرخد. پس ممکن نیست، موضوعی که برای علمی گذاشته می‌شود، یک موضوع کلی باشد که بعد از تدوین موضوعات مسائل آن علم، از این موضوعات فهمیده شود. زیرا دور لازم می‌آید. دلیل دور آن است که: مسائل هر علمی عبارت است از بحث از عوارض موضوع آن علم، پس اگر موضوع را شناسیم، پیدایش مسائل و تدوین آن‌ها محال می‌شود و هدف هر علم هم، به همین صورت است. (یعنی رابطه هدف علم با مسائل آن در این حکم را دارد). زیرا هدف هر علم، عبارت است از آن‌چه که مسائل آن علم، برای آن تدوین شده‌اند و اگر مسائل، مشخص نشود، تشخیص هدف از تدوین مسائل (و تشخیص هدف از مسائل) برای آن علم محال می‌شود.

نکته ۳: پس روشن می‌شود که هدف هر علمی، بر مسائل آن علم، متوقف است و مسائل هم بر موضوع آن علم موقوف است. پس محال می‌شود که موضوع، معلوم و مشخص نباشد و موضوع بعد از تدوین مسائل علم از آن‌ها، نشأت بگیرد.

شرح: علامه (ره) می‌فرماید که این سخن درست نیست که موضوع علم از مطالب آن علم به دست آید. زیرا ابتدا باید موضوعی وجود داشته باشد، تا مطالب برای آن موضوع تدوین گردد و نیز هدف هر علم نیز همین حالت موضوع علم را نسبت به مسائل آن دارد، یعنی، ابتدا باید مشخص باشد که هدف از تدوین مسائل و مطالب این علم چیست، برای چه به فلان مسائل در این علم می‌پردازد و به فلان مسائل نمی‌پردازد، از این مطالب به چه می‌خواهی بررسی. توضیح دور نیز به این صورت است که اگر بگوییم موضوع علم را از مسائل و مطالب علم پس از تدوین آن می‌فهمیم و بعد بگوییم مسائل و مطالب هر علمی براساس موضوع آن علم تدوین شده است، دور می‌شود، یعنی «الف»، «ب» است، اگر «ب»، «ج» باشد و «ب»، «ج» است اگر «الف»، «ب» باشد. یعنی تعریف «الف» موقوف و متوقف بر «ب» باشد و تعریف «ب» هم موقوف و متوقف بر «الف» باشد و چنین چیزی را عقل، محال می‌داند. درباره‌ی هدف نیز نمی‌شود گفت که هدف هر علمی چیزی است که مسائل و مطالب آن علم می‌خواهد به آن برسد و بعد هم بگوییم که آن چیزی که مسائل و مطالب آن علم، برای آن، وضع شده‌اند، هدف آن علم می‌باشد. در این حالت، هم دور پیش می‌آید. پس نتیجه این می‌شود که اول باید موضوعی باشد تا براساس آن مسائل تدوین شود.

مثال ۲: نظر علامه درباره‌ی موضوع هر علم چیست؟

- (۱) تمام عوارض ذاتی یک چیز حتی اگر با هدف علم ارتباطی نداشته باشند.
- (۲) تمام عوارض ذاتی و غیرذاتی که با هدف علم ارتباط دارند.
- (۳) فقط عوارض ذاتی یک چیز که با هدف علم ارتباط دارند، نه عوارض غیرذاتی حتی اگر با هدف علم ارتباط داشته باشند.
- (۴) تمام عوارض ذاتی، عوارض انواع و عوارض ذاتی (موضوع) آن چیزی که محور بحث علم است.

پاسخ: گزینه «۲» گزینه‌ی ۱ ظاهر قول منطقیین است. گزینه‌ی ۳ را نیز علامه نمی‌پذیرند. گزینه‌ی ۴ نیز قول ابن‌سینا و بسیاری دیگر است.

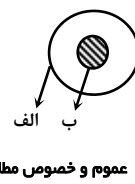
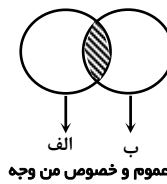
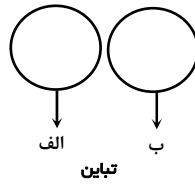
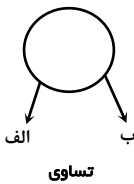
(ج) تَمَائِزُ الْعُلُومِ

تَمَائِزُ الْعُلُومِ إِنَّمَا هُوَ بِتَمَائِزِ مَوْضُوعَاتِهَا لَا غَايَاتِهَا لِأَنَّ الْغَايَةَ قَدْ تَتَّحَدُ لِعِلْمَيْنِ بَيْنَهُمَا عُمُومٌ وَ خُصُوصٌ مُطْلَقٌ كَعِلْمِ الطَّبِّ وَ عِلْمِ الْجِرَاحَةِ فَمَوْضُوعُ الْأَوَّلِ أَمْرَاضُ الْبَدَنِ مُطْلَقًا الَّتِي يُبْحَثُ فِي الطَّبِّ عَنْ أَسْبَابِهَا وَ رَوَافِعِهَا وَ دَوَافِعِهَا لِغَايَةِ حِفْظِ الصَّحَّةِ وَ مَوْضُوعُ الثَّانِي خُصُوصُ الْأَمْرَاضِ الَّتِي يُمَكِّنُ عِلَاجُهَا بِالْعَمَلِيَّاتِ الْجِرَاحِيَّةِ الَّتِي يُبْحَثُ فِيهِ عَنْ أَسْبَابِهَا وَ رَوَافِعِهَا وَ دَوَافِعِهَا بِأَنْوَاعِ التَّجْرِيحِ لِغَايَةِ حِفْظِ الصَّحَّةِ.

ترجمه: (ج) تمایز علوم

نکته ۴: تمایز علوم به تمایز موضوعاتشان است نه تمایز اهدافشان، زیرا ممکن است نه به تمایز هدف‌هایشان، هدف دو علم که رابطه‌ی آن‌ها عموم و خصوص مطلق است، یکی باشد. مانند علم طب و علم جراحی، موضوع علم طب: بیماری‌های بدن است، مطلقاً؛ که در طب، از علل و درمان و پیشگیری‌های مطلق بیماری‌های بدن به نیت حفظ سلامتی بدن بحث می‌شود و موضوع علم جراحی: صرف بیماری‌هایی است که درمان آن‌ها با عمل جراحی، امکان دارد که در علم جراحی از علل و درمان و پیشگیری‌های بیماری‌هایی که با انواع جراحی (مرتبط است) به نیت حفظ سلامتی بدن بحث می‌شود.

شرح: در این جا می‌خواهیم بررسی نماییم که چه چیزی باعث می‌شود که یک علم از علم دیگر جدا شود، ویژگی و مشخصه و وجه تمایز هر علم از علم دیگری به چه چیزی مرتبط است؟ علامه (ره) می‌فرمایند که ممیزه‌ی هر علم از علم دیگری، موضوع آن است، نه هدف آن. در علم منطق درباره‌ی ارتباط دو چیز با یکدیگر، چهار حالت، تصور می‌شود، اگر آن دو چیز کاملاً عین هم باشند رابطه‌شان تساوی است. اگر دو چیز، هیچ ارتباطی به هم نداشته باشند، رابطه‌شان تباین است، اگر دو چیز، در بخشی و در قسمتی از خود با هم ارتباط داشته باشند و مشترک باشند، رابطه‌شان عموم و خصوص من وجه است، اگر چیزی، کلاً بخشی از چیز دیگری باشد، رابطه‌ی آن دو چیز با هم عموم و خصوص مطلق می‌شود.



حال، گاهی رابطه‌ی دو علم، عموم و خصوص مطلق می‌باشد، مثلاً علم جراحی که، بخشی از علم طب است، پس رابطه‌ی علم طب و علم جراحی، عموم و خصوص مطلق می‌باشد، تمامی علومی که رابطه‌ی عموم و خصوص مطلق را با هم دارند، یک هدف را دارا می‌باشند اما موضوعاتشان با هم تفاوت دارد، مثلاً موضوع علم جراحی، جزئی‌تر از موضوع علم طب است. مثلاً در کتب علوم جراحی، از نحوه‌ی جراحی بحث می‌شود اما از خواص گیاهان دارویی بحث نمی‌شود اما در کتب پزشکی، مطلقاً هم ممکن است از بیماری‌هایی که درمانشان متوقف بر جراحی است صحبت شود هم بیماری‌هایی که درمانشان با طب سنتی ممکن است و هم بیماری‌هایی که درمانشان با داروهای شیمیایی امکان‌پذیر است.

مثال ۳: علت تمایز و تفکیک علوم مختلف چیست؟

- ۱) اهداف علوم: چون آنچه مهم است نتیجه‌ی حاصله از هر علم است که هدف آن علم بیانگر آن می‌باشند.
- ۲) موضوعات علوم: چون ممکن است هدف دو علم یکی باشد و موضوعاتشان متفاوت باشد.
- ۳) موضوعات و اهداف هر دو با هم: چون امکان ندارد هدف یا موضوع دو علم یکی باشد موضوعات و اهداف هر علمی با علم دیگر متفاوت است.
- ۴) موضوعات یا اهداف یکی: یعنی در بعضی موارد دو علم یک موضوع دارند و دو هدف متفاوت. در بعضی موارد دو علم یک هدف دارند و دو موضوع متفاوت و در بعضی موارد دو علم هم موضوع و هم هدف متفاوت دارند.

پاسخ: گزینه «۲» علت تفاوت علوم با یکدیگر موضوعات آن‌هاست، چون ممکن است رابطه‌ی دو علم عموم و خصوص مطلق باشد و هدفشان مشترک باشد.


(د) مَوْضُوعُ أَصُولِ الْفِقْهِ

☆ أَمَّا مَوْضُوعُ عِلْمِ أَصُولِ الْفِقْهِ فَهِيَ أَدَلَّةُ الْفِقْهِ الَّتِي يُبْحَثُ فِي الْعِلْمِ عَنْ حُجَّتِهَا وَ عَنِ الْمَسَائِلِ الَّتِي يَتَوَقَّفُ خُصُوصُ الْإِحْتِجَاجِ بِالْأَدَلَّةِ عَلَيْهَا لِأَجْلِ مَعْرِفَةِ كَيْفِيَّةِ اسْتِنْبَاطِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ فَيَدْخُلُ فِي الْأَدَلَّةِ: ۱- الْكِتَابُ وَ هُوَ مَجْمُوعُ مَا بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ الَّذِي اعْتَرَفَ بِقُرْآنِيَّتِهِ الْمَسْلُومُونَ أَجْمَعُ.



- ۲- السُّنَّةُ وَ هِيَ قَوْلُ الْمَعْصُومِ أَوْ فِعْلُهُ أَوْ تَقْرِيرُهُ وَ الْأَحَادِيثُ تَكُونُ حَاكِيَةً عَنْهَا.
- ۳- مَا تَبَيَّنَتْ حُجَّتُهُ بِهِمَا كَالِاسْتِصْحَابِ بِنَاءً عَلَى كَوْنِ حُجَّتِهِ مِنَ الْأَخْبَارِ لَا مِنَ الْعَقْلِ كَمَا سَيَأْتِي فِي مَحَلِّهِ.
- ۴- الْإِجْمَاعُ وَ سَيَأْتِي بَيَانُهُ فِي مَحَلِّهِ فِي الْجُزْءِ الثَّانِي.
- ۵- الْأَدَلَّةُ الْعَقْلِيَّةُ كَالْبَرَاءَةِ الْعَقْلِيَّةِ وَ غَيْرِهَا مِمَّا تَبَيَّنَتْ حُجَّتُهَا بِالْعَقْلِ كَمَا سَيَأْتِي بَيَانُهُ.

ترجمه: (د) موضوع اصول فقه

 نکته ۵: اما موضوع علم اصول فقه؛ مهمترین دلیل‌های فقهی (اصولی و اساسی و بنیادی) است که در علم اصول از حجیت آن‌ها بحث می‌شود. و نیز مسائلی که خصوص احتجاج به ادله برای شناخت کیفیت استنباط احکام شرعیه، بر آن‌ها متوقف است، جزء موضوعات علم اصول هستند.

پس موارد زیر جزء دلیل‌ها می‌باشند:

- ۱- کتاب: یعنی مجموع آن‌چه که بین دو جلد است و مسلمانان، همگی به قرآن بودن آن اعتراف و اذعان دارند.
- ۲- سنت: یعنی قول یا فعل یا تقریر معصوم (ع) و احادیث حاکی از سنت هستند.
- ۳- هر آن‌چه که حجیتش، با این دو، ثابت شده است، مانند استصحاب، بنابر این که حجیت آن از اخبار به دست آمده باشد نه از عقل که در جای خود بحث خواهد شد.
- ۴- اجماع: که بیان آن در جای خودش، یعنی جزء دوم، خواهد آمد.
- ۵- ادله‌ی عقلیه: هر آن‌چه که حجیتش با عقل ثابت می‌شود، مانند برائت عقلیه و غیر از این که در جای خود بحث خواهد شد.

شرح: بعد از این‌که منظور از موضوع هر علم، به طور کلی توضیح داده شد، علامه (ره) به بررسی موضوع علم اصول می‌پردازد. همان‌طور که گفته شد، هدف از تدوین علم اصول این است که با کمک این علم بتوانیم احکام شرعی فرعی را از دلیل‌هایشان استنباط نماییم، حال در علم اصول از چیزهایی که با آن‌ها می‌توان به احکام شرعی دست یافت، بحث می‌شود که به این‌ها می‌گوییم، دلیل، در علم اصول، بحث می‌کنیم که آیا فلان چیز صلاحیت این را دارد که ما از آن یا به کمک آن، احکام شرعی را به دست آوریم. به این بررسی صلاحیت دلیل، اصطلاحاً می‌گویند بررسی حجیت فلان دلیل، یعنی آیا فلان چیز برای ما در نزد خداوند حجیت دارد، یعنی ما با فلان دلیل در روز جزا می‌توانیم نزد خداوند احتجاج نماییم که من، چون حکم شرعی را براساس فلان دلیل به دست آوردم و طبق آن عمل نمودم، پس معذور می‌باشم یعنی مطلقاً چه عملم درست بوده واقعاً، چه درست نبوده، چون براساس آن دلیل که حجیتش شرعاً ثابت بوده، عمل نموده‌ام، نباید مورد مجازات قرار بگیرم و شایسته‌ی پاداش خواهم بود.

پس دلیل‌های فقهی، یعنی چیزهایی که شارع به ما فرموده و اجازه داده که احکام شرعی موضوعات و مصادیق مختلف روزانه را از درون آن‌ها و با کمک آن‌ها برداشت نماییم، مثلاً ظواهر و نصوص آیات قرآن که درباره‌ی این دو اصطلاح، در جای خودش توضیح داده خواهد شد، مثلاً آیه‌ای از قرآن می‌فرماید که خوردن گوشت خوک (لحم خنزیر) برای شما، حرام شده است. حال، ما از این آیه، حکم خوردن گوشت خوک را به دست می‌آوریم، که حرمت می‌باشد. پس نتیجه می‌گیریم که موضوع اصول فقه را در این سه مورد می‌توان خلاصه نمود: ۱- مهم‌ترین دلیل‌های فقهی، ۲- بحث و بررسی این‌که آیا این دلیل‌های فقهی حجیت و اعتبار دارند، یعنی آیا می‌شود از آن‌ها یا با کمک آن‌ها احکام شرعی را استنباط نمود؟ چرا؟ چگونه؟ ۳- یک سری مسائلی که برای استنباط احکام شرعی از دلیل‌ها، باید از آن‌ها هم استفاده نماییم و لزوماً فقهی و شرعی نمی‌باشند مانند یک قاعده‌ی کلی که همه‌ی عقلا آن را قبول دارند، مثلاً هر ظاهری حجت است. (کل ظاهر حجة) یا بحث از مشتق که برای فهم مراد آیات و روایات که قرار است به کمک آن‌ها و از آن‌ها، احکام شرعی را به دست آوریم، لازم است.

منظور از سنت، این است، آن‌چه که معصوم (ع) می‌فرماید، یا آن‌چنان که معصوم (ع) عمل می‌نماید یا سکوت حاکی از تأیید و رضایت معصوم (ع) نسبت به گفته یا عمل شخصی. البته باید این‌ها در شرایط عادی باشند، یعنی شرایط تقیه وجود نداشته باشد، یعنی به این صورت نباشد که معصوم (ع) برای حفظ جان خود یا شخص دیگری از ترس طاغوت زمان، مجبور باشد، به نحوی خلاف واقع رفتار نماید یا سخن بگوید.

یا اگر شخصی نزد معصوم چیزی می‌گوید یا به صورتی عمل می‌نماید، باید معصوم در آن لحظه متوجه او باشد، نه این‌که مشغول امر دیگری باشد و باز هم باید شرایط عادی باشد، یعنی به این صورت نباشد که بنابر دلائلی مثلاً تقیه امکان اعتراض معصوم (ع) به عمل یا گفته‌ی اشتباه وجود نداشته باشد. با این شرایط سخن و عمل و تقریر (سکوت حاکی از تأیید) معصوم (ع) می‌شود سنت، یعنی روش و شیوه‌ی زندگانی معصوم (ع) در طول حیاتشان حال آن‌چه که سنت را برای ما بیان می‌نماید، اخبار می‌نامیم یا روایات یا احادیث، فعلاً در این‌جا همه‌ی این اصطلاحات را مترادف در نظر می‌گیریم. پس روایت یعنی این‌که شخص یا اشخاصی بگویند که فلان معصوم (ع) چنین می‌فرمود یا چنین عمل نمود.

گاهی آیه یا روایتی، بیان‌گر حکم خاص برای یک موضوع جزئی است، مثلاً آیه‌ای از قرآن می‌فرماید که «در ماه رمضان باید روزه بگیرید» اما گاهی، آیه یا روایتی بیان‌گر یک قاعده‌ی کلی است که مصادیق مختلفی را می‌توان به آن تعمیم داد و حکمش را به دست آورد، مثلاً در یک روایتی آمده است که «اصل بر



حالت قبلی چیزهاست» که این را اصطلاحاً، استصحاب شرعی می‌نامیم، حال از این قاعده‌ی کلی می‌توان حکم بی‌شمار مصداق و موضوع خارجی را به دست آورد. این گونه مسائل نیز، جزء موضوعات علم اصول هستند، گاهی نیز عقل، قواعد کلی را حکم می‌نماید، مثلاً برائت عقلی، یعنی عقل با توجه به اصل عدم، حکم به این می‌نماید که هر شخصی از هر تکلیفی بری می‌باشد و تکلیفی بر عهده‌ی او وجود ندارد، مگر این که شرعاً یا عقلاً خلافش ثابت شود یعنی یا از شرع تکلیف خاصی را برای شخص متوجه شویم یا از عقل مثلاً جزء وجدانیات باشد که البته بحث مستقلات و غیرمستقلات عقلیه و مباحث مربوط به آن مطرح می‌گردد که یکی از مباحث کلی، عمده، اصلی و اساس اصول است که اصلاً در این جا نمی‌خواهیم به آن‌ها بپردازیم.

ک مثال ۴: کدام گزینه کاملترین پاسخ برای موضوعات اصول فقه است؟

۱) قرآن و سنت و عقل و اجماع

۲) قرآن و سنت و عقل، چون اجماع نزد شیعه اعتبار ندارد.

۳) قرآن و سنت و اجماع چون اخباریها عقل را قبول ندارند.

۴) قرآن، چون اگر روایتی برخلاف قرآن باشد ارزشی ندارد و سایر روایات هم شارح قرآن هستند.

پاسخ: گزینه «۱» اگرچه شیعه، اجماع مدرکی را بی‌ارزش می‌داند و صرفاً در صورتی که از اجماع متقدمین، قول معصوم به دست آید، آن را قبول دارد، که در حقیقت همان قول معصوم، مستند و دلیل حکم شرعی اوست، اما به هر حال در علم اصول از اجماع بحث می‌شود. استنباط احکام شرعی را هم علمای سنی و هم علمای شیعی انجام می‌دهند و علم اصول برای همه‌ی مسلمانان است. اما ما شیعیان برخی از قواعد اصولی را که آن‌ها قبول دارند با دلیل رد می‌کنیم ولی به هر حال در حین علم اصول به آن‌ها پرداخته می‌شود.

(هـ) مَسَائِلُهُ

★ *أَمَّا مَسَائِلُهُ فَهِيَ مَا تَنْصَمُنْ بَيَانَ حُجِّيَةِ تِلْكَ الْأَدْلَةِ وَ جُمْلَةَ مَبَاحِثِ الْأَلْفَازِ وَ غَيْرِهَا الَّتِي يَتَوَقَّفُ خُصُوصَ الْإِحْتِجَاجِ بِالْأَدْلَةِ عَلَيْهَا. وَ أَمَّا مَا يَتَوَقَّفُ عَلَيْهَا الْإِحْتِجَاجُ مِنْ مَسَائِلِ النَّحْوِ وَ اللَّغَةِ مَثَلًا فَغَيْرٌ دَاخِلَةٌ لِإِعْدَمِ تَوَقُّفِ الْإِحْتِجَاجِ خَاصَّةً عَلَيْهَا بَلْ تَتَوَقَّفُ عَلَيْهَا مَعْرِفَةُ مَعَانِي الْخَطَابَاتِ وَ الْمَحَاوِرَاتِ وَ غَيْرِهَا.*

ترجمه: (هـ) مسائل علم اصول

اما مسائل علم اصول، عبارت است از هر چیزی که اثبات حجیت این ادله متوقف بر آن است و همچنین همه‌ی مباحث الفاظ و غیر از مباحث الفاظ، از چیزهایی که خصوص احتیاج به ادله، متوقف بر آن باشد را شامل شود. اما آنچه که مطلق احتیاج به ادله متوقف بر آن‌هاست مثل مسائل نحو و لغت و مثل این‌ها. چون احتیاج، خصوصاً و صرفاً بر آن‌ها متوقف نیست، جزء مسائل علم اصول نیستند، زیرا شناخت معانی خطابات و محاورات و غیر از این‌ها بر مسائل نحو و لغت متوقف است.

شرح: علامه (ره) می‌خواهند بفرمایند که آن چیزی که برای مجتهد در مواجهه با آیه یا روایتی در استنباط حکم شرعی مطرح است این است که معنی و منظور آیه و روایت را براساس آنچه در نزد عقلا و عرف در مکالمات و گفت و گوهای روزانه‌شان رواج دارد، دریابد و سپس بر آن اساس حکم بدهد. حال این که معنی و منظور از فلان آیه یا روایت چیست، جزء مسائل علم اصول می‌باشد اما از طرفی برای این که مراد آیه یا روایت را در یابد، نیاز دارد که علم صرف و نحو را بلد باشد و معانی واژگان را بداند، اما از این‌ها، دیگر در علم اصول بحث نمی‌شود. چرا که آن چه با استنباط احکام رابطه‌ی مستقیم دارد، چیزی است که آیه می‌گوید اما این که آیه چه می‌گوید را باید براساس علم عربی و واژه‌شناسی، از قبل فهمیده باشیم.

پس، وقتی می‌خواهیم اثبات کنیم که دلیلی، اعتبار دارد یا نه، یعنی برای استنباط حکم شرعی، حجیت دارد یا نه، باید مسائلی را در ابتدا و از پیش بدانیم، مانند مباحث الفاظ، که بخش ابتدایی همه‌ی کتاب‌های اصولی است و حکم ابزاری یا فرمولی را دارند تا با کمک آن‌ها، اثبات کنیم که آیا فلان دلیل، حجیت شرعی دارد یا نه. این مباحث الفاظ ارتباط مستقیم برای شناخت حجیت ادله را دارند، اما مباحث صرف و نحو عربی، به این صورت نیستند، همان‌طور که توضیحش گذشت.



کلمه مثال ۵: آیا مسائل نحوی و زبان‌شناسی و معناشناسی جزء مسائل علم اصول می‌باشند؟

- (۱) بله، چون این مسائل زیربنای فهم معنای آیات و روایات است و تا ندانیم نمی‌توانیم به استنباط حکم شرعی بپردازیم.
- (۲) خیر، چون آنچه مهم است دانستن معنای آیات و روایات است و صرفاً علم به معنای آیات و روایات جزء مسائل علم اصول است.
- (۳) مسائل نحوی خیر، اما مسائل زبان‌شناسی بله، چون یکی از موضوعات اصول فقه قول لغوی و یا حقیقت شرعیه است.
- (۴) مسائل نحوی بله، اما مسائل زبان‌شناسی خیر، چون یک کلمه در یک آیه یا روایت با پذیرفتن اعراب‌های مختلف معانی متفاوتی را از آیه می‌رساند.
- ✓ پاسخ: گزینه «۲» مهم دانستن معنای آیات و روایات است و در علم اصول به این مسائل پرداخته نمی‌شود چون صرفاً برای علم اصول به وجود نیامده‌اند، اگرچه برای فهم معنای آیات و روایات و استنباط احکام باید آن علوم را نیز در کنار علم اصول بدانیم بررسی حجیت قول لغوی یا حقیقت شرعیه نیز به طور خاص ارتباطی با مباحث زبان و ادبیات و معناشناسی ندارد.

(و) غَايَةُ

☆ غَايَةُ هَذَا الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ اسْتِنْبَاطِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ الْفَرَعِيَّةِ وَيُعْرَفُ ذَلِكَ مِنْ تَعْرِيفِهِ الْمَذْكُورِ أَوْلًا.

ترجمه: (و) هدف علم اصول

📖 نکته ۶: از تعریفی که در اول گفته شد، فهمیده می‌شود که هدف این علم، شناخت استنباط (به دست آوردن) احکام شرعی فرعی است.

شرح: غایت یعنی این که هدف ما از تدوین علم اصول چیست و در نهایت از مسائل علم اصول به چه نتیجه‌ای می‌خواهیم برسیم.

(ز) تَبْوِيْهُ

☆ تَبْوِيْنَا هَذَا الْكِتَابَ وَفَقَّأ لِمَنَاهِجِ مُتَأَخَّرِي الْأُصُولِيِّينَ فِي كُتُبِهِمُ الْأُصُولِيَّةِ فَوَضَعْنَاهُ عَلَى جُزْءَيْنِ.

الْجُزْءُ الْأَوَّلُ فِي مَبَاحِثِ الْأَلْفَاظِ وَيَخْتَوِي عَلَى أَرْبَعَةِ مَبَاحِثٍ أُولَى

۱- الْحَقِيقَةُ الشَّرْعِيَّةُ

۲- الصَّحِيحُ وَالْأَعْمُ

۳- الْإِشْتِرَاكُ اللَّفْظِيُّ فِي اللَّغَةِ

۴- الْمُسْتَقُّ وَعَلَى خَمْسَةِ أَنْوَاعٍ:

(۱) الْأَوَامِرُ (۲) النَّوَاهِي (۳) الْمَفَاهِيمُ (۴) الْعُمُومُ وَالْخُصُوصُ (۵) الْمَطْلُوقُ وَالْمَقْيَدُ.

وَخَاتِمَةٌ فِي اصْطِلَاحَاتِ بَعْضِ الْأَلْفَاظِ.

وَالْجُزْءُ الثَّانِي: فِي الْأَدَلَّةِ الْعَقْلِيَّةِ وَالْإِجْتِهَادِيَّةِ وَالْأُصُولِ الْعَمَلِيَّةِ وَيَخْتَوِي عَلَى ثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ.

۱- فِي أَحْكَامِ الْقَطْعِ بِالتَّكْلِيفِ.

۲- فِي أَحْكَامِ الظَّنِّ بِهِ وَتَبْضُؤِ حُجَّةِ الظَّوَاهِرِ وَالْإِجْمَاعِ وَخَبَرِ الْوَاحِدِ وَغَيْرِهَا.

۳- فِي أَحْكَامِ الشَّكِّ وَتَبْضُؤِ مَبَاحِثِ الْبَرَاءَةِ وَ مَبَاحِثِ الْإِخْتِيَاظِ وَ مَبَاحِثِ التَّخْيِيرِ وَ مَبَاحِثِ الْإِسْتِصْحَابِ وَ بَضْمَنِهَا مَسَائِلُ الْعِلْمِ الْإِجْمَالِيِّ.

وَ خَاتِمَةٌ فِي التَّعَاذُلِ وَ التَّرَاجِيحِ وَ فِي الْإِجْتِهَادِ وَ التَّقْلِيدِ.

ترجمه: (ز) فصل‌بندی کتاب

این کتاب را براساس روش علمای جدید اصول در کتاب‌های اصولی‌شان فصل‌بندی کردیم، پس آن را در دو جزء قرار دادیم:

جزء اول: در مباحث الفاظ و شامل چهار مبحث اولیه است:

۱- حقیقت شرعیه ۲- صحیح و اعم ۳- اشتراک لفظی در لغت ۴- مشتق، و در پنج باب: (۱) اوامر، (۲) نواهی، (۳) عموم و خصوص، (۵) مطلق و مقید و

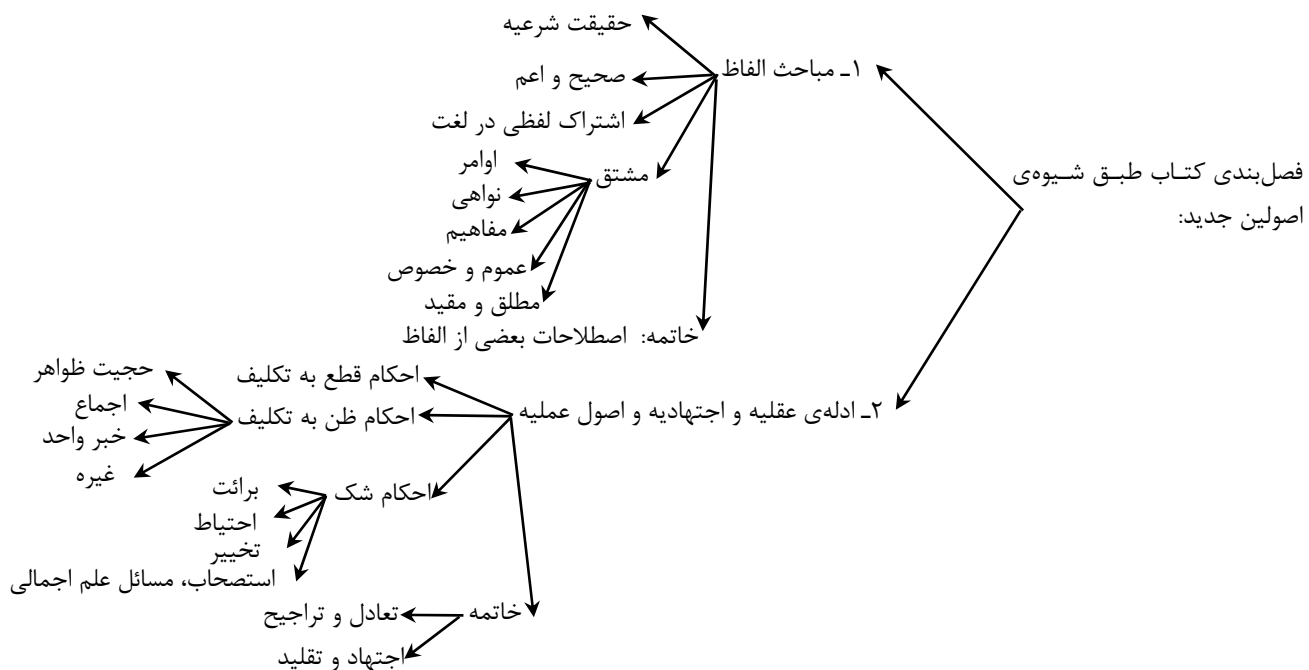
خاتمه‌ای در اصطلاحات بعضی الفاظ و جزء دوم: در ادله‌ی عقلیه و اجتهادیه و اصول عملیه و شامل سه باب است:

۱- احکام قطع به تکلیف

۲- احکام ظن به تکلیف و شامل حجیت ظواهر و اجماع و خبر واحد و غیر این‌ها می‌باشد.

۳- احکام شک به تکلیف و شامل مباحث براءت و مباحث احتیاط و مباحث تخییر و مباحث استصحاب می‌باشد که در ضمن استصحاب، مسائل علم اجمالی می‌آید و خاتمه هم در تعادل و تراجیح و اجتهاد و تقلید می‌باشد.

شرح: مسائل و موضوعاتی که در این کتاب اصولی به آن‌ها پرداخته می‌شود در نمودار زیر خلاصه می‌گردد:





تست‌های طبقه‌بندی شده فصل اول

- کله ۱- از دیدگاه مؤلف کتاب اصول الاستنباط موضوع علم اصول کدام است؟ (سراسری ۸۱)
- (۱) امهات ادله فقهیه که در اصول پیرامون حجیت آنها بحث می‌شود. (۲) امهات ادله فقهیه که در اصول به عنوان دلیل مفروضند.
(۳) ادله اربعه با وصف دلالت آنها که اصول عملیه هم داخل آن است. (۴) ذات ادله اربعه که اصول عملیه بیرون از آنها است.
- کله ۲- از جمله موضوعات مورد بحث در علم اصول، قرآن مجید است، زیرا از..... بحث می‌کند. (سراسری ۸۷)
- (۱) محمولات آن که واسطه در عروض نمی‌خواهد (۲) عوارض و محمولات ذاتی آن
(۳) عوارض و محمولات ذاتی آن که دخیل در استنباطند (۴) عوارض و محمولات آن که دخیل در استنباطند - چه ذاتی و چه غیر ذاتی
- کله ۳- در تعریف علم اصول به «هو القاعدالممهدة لاستنباط الاحکام الشرعیة الفرعیة من ادلتها» ضوابط مذکور در علم ادبیات چگونه از تعریف خارج می‌شوند؟ (سراسری ۸۷)
- (۱) با قید «القواعد» (۲) با قید «الممهدة لاستنباط الاحکام»
(۳) با قید «ادلتها» (۴) با قید «الشرعیة»
- کله ۴- مسائل علم اصول عبارت است از..... (سراسری ۸۹)
- (۱) مباحث حجیت (۲) مباحثی که احتجاج به ادله متوقف بر آن است.
(۳) مباحث حجیت و ظواهر (۴) بخشی از مباحث الفاظ که در علم اصول آمده است.

پاسخنامه تست‌های طبقه‌بندی شده فصل اول

- ۱- گزینه «۱» «امهات الادلة الفقهیه التي یبحث فی العلم عن حجیتها» موضوع علم، اصول فقه، اساسی و ریشه‌ای‌ترین دلیل‌های فقهی هستند که در علم اصول از حجیت آنها بحث می‌شود. که در این دلیل‌ها کتاب و سنت و اجماع و عقل و ادله‌ی اربعه و هرآنچه از نقل و عقل، و حجیت آن ثابت شده است، می‌باشد.
- ۲- گزینه «۴» به نظر علامه حیدری (ره) این مهم نیست که عوارض ذاتی یا غیرذاتی باشند، بلکه این مهم است که در هدف علم که در اینجا هدف علم اصول استنباط است دخیل باشد یا نه چه بسا عوارض ذاتی باشند که در هدف علم دخیل باشند پس از آن‌ها بحث می‌شود.
- ۳- گزینه «۲» با این قید، مخصوص و مختص به علم اصول شده و قواعد علم عربی (ادبیات عرب) خارج می‌شود.
- ۴- گزینه «۲» «اما مسائله، فهی ما تتضمن بیان حجیة تلك الادلة و جملة مباحث الالفاظ و غیرها، التي یتوقف خصوص الاحتجاج بالادلة علیها»، مسائل علم اصول، آن چیزی است که بیان حجیت آن ادله و همه مباحث الفاظ و غیر آن‌ها که خصوص احتجاج ادله به آن‌ها بر آن‌ها متوقف است!